

فراماسونها

- ۳ -

فراماسونها در ایران

فراماسونها مجله مخصوص بخود دارند و در آن مینویسند که مطالب سیاسی در آن نوشته نمیشود، ظهیر الدوله هم در سال ۱۳۲۳ قمری مجله بنام «مجموعه اخلاق» انتشار داد که در آن ذکر شده بود «این مجله از دخالت در امور سیاسی و مذهبی خودداری میکند» ولی بسیاری از اعضاء انجمن اخوت از رجال سیاسی طهران بودند. خود ظهیر الدوله داماد شاه بود و مقامات بزرگ دولتی را داشت و دخالت آنها در سیاست حتمی بود. همه آنها در تغییر رژیم و اساس مشروطیت کم و بیش دخالت داشتند و از این جهت در زمان سلطنت محمدعلیشاه که مجلس شورای ملی را بتوپ بستند انجمن اخوت هم مورد تجاوز مستبدین قرار گرفت و انانیه آنجا را غارت کردند و انجمن بسته شد اما پس از رفتن محمدعلیشاه انجمن اخوت دوباره سر و صورت گرفت و با اینکه چندین سال است مؤسس آن ظهیر الدوله فوت شده و گویا کسی را بجانشینی خود نصب ننموده اخوان طریقت گاه بگاه در عمارتی که پنجاه سال قبل صد و ده نفر در آن جا گرد آمده و بانیت اصلاح امور و محبت بخلق و تعاون بیکدیگر اولین جلسه انجمن اخوت را دائر کردند اجتماع می کنند.

بطوریکه گفته شد فراماسونری چهار درجه دارد رفیق و شاگرد و معلم و استاد اعظم سی و سه رتبه نیز در این فرقه است. کسانی که بعالم انسانیت خدمتی کرده یا سالیان دراز بدون تخطی از راه و رسم فرقه زندگانی خود را گذرانده باشند بترقیع رتبه نائل میشوند. ویلسون رئیس جمهور اسبق امریکا که برای خاموش کردن نافرته جنگ ۱۹۱۴ کوشش فراوان مبذول داشت فراماسون بود و استحقاق رتبه سی و سه را پیدا کرد. باستور نیز دارای رتبه عالی در این فرقه گردید. در طهران مایکی از رجال دولتی است که در زندگانی طولانی خود هر مقامی که داشته سوء استفاده از آن مقام

نکرده و اکنون رتبه سی را دارد .

در تمام نشانها و دیپلم های این فرقه علامت مخصوص ماسونی یعنی صنعت بنایی که گونیا و پرگار است نقش گردیده و سه نقطه بشکل مثلث گذارده شده که کنایه از برادری و دوستی و برابری است .

چه وقت تشکیلات فراماسونری در ایران تأسیس گردید و اولین تشکیلات فراماسونری از رشته فراماسونری انگلیسی بوده یا از رشته فرانسه ، بطور قطع محقق نیست . دایرة المعارف فرانسه تأسیس این فرقه را در ایران در سال ۱۸۱۸ نوشته . در تاریخ عمومی ماسونی ذکر شده که در سال ۱۸۰۰ فراماسونری در ایران درست شد و عسکرخان سفیر فتحعلی شاه در فرانسه یکی از بزرگان این فرقه بود . گویا اولین تشکیلات این فرقه در ایران بتوسط چند نفر از ایرانی هائی بود که در زمان عباس میرزا از ایران برای تحصیل علم و صنعت بانگلستان رفتند و از جمله آنها میرزا صالح شیرازی است که پس از مراجعت بایران اولین روزنامه فارسی را انتشار داد .

بعد ها اواخر سلطنت مظفرالدین شاه ایرانیانی که بفرانسه و بلژیک مسافرت کرده و در آنجا وارد فراماسونری شده بودند بایران که بازگشتند این فرقه را در طهران تأسیس نمودند . و بقول ادیب الممالک فراهانی آنرا «لژیبداری ایران» نامیدند . ادیب الممالک درباره اصطلاحات ماسونری منظومه دارد مشتمل بر پانصدوسی شعر و در شرح آن منظومه گوید « لژیبداری ایران در دارالخلافة طهران بطور رسمی با اجازه شرق اعظم فرانسه و شورای عالی ماسونی فرانسه در شب سه شنبه ۱۹ ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ هجری تأسیس یافت و نخستین کسی که درین لژیبداری شده این بنده نگارنده بود . لژم بوروبعد از بمباردمان مجلس مطابق سه شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۶ هجری تعطیل شد و پس از استقرار مشروطیت ثانوی در شب سه شنبه سلخ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷ هجری مجدداً افتتاح شد .»

ادیب الممالک عنوان منظومه خود را « آئین فراماسون » گذارده که باین دو بیت آغاز میشود :

سر نامه بنام آن معمار که برافراشت این بلند حصار

اوست معمار این کشیده رواق
و باین چهار بیت ختم میگردد :

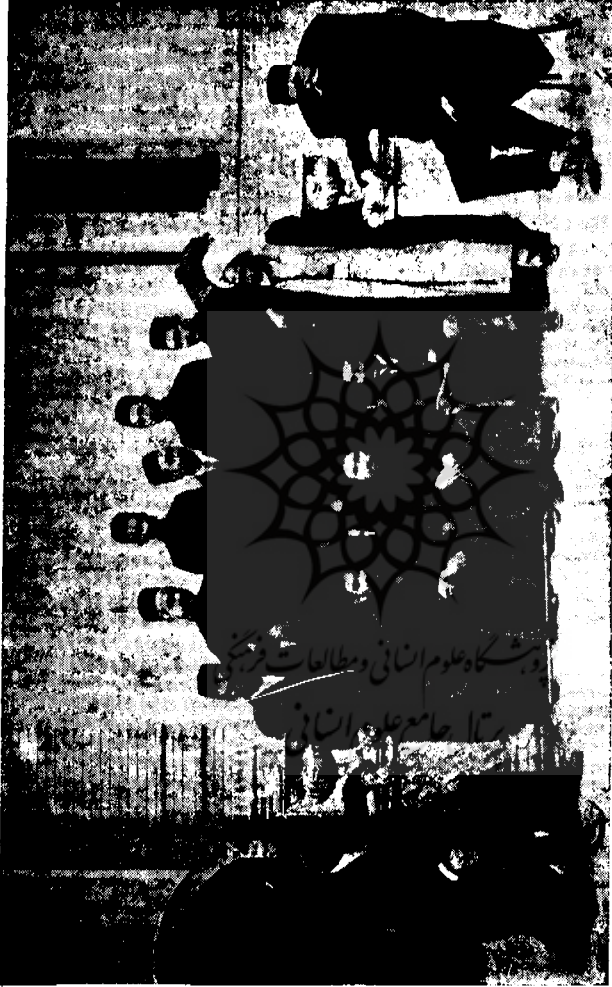
ناظم این عقود رخشنده
بندهٔ خاندان مصطفوی
که ادیب الممالکش لقب است
خواهد از دولت فراماسن
اوست بنای این مقرنس طاق
آرزومند عفو بخشنده
احقر الخلق صادق العلوی
چون هواخواه دانش و ادب است
چهل را بر کند ز بیخ و زبن

باینکه خود ادیب الممالک شرحی بر آن منظومه نوشته باز منظومهٔ او همچنان
در پردهٔ ابهام و استتاری که سنت قدیم فراماسو نهاست باقی مانده .

از افراد قدیم و پیش کسوت این فرقه در طهران عدّهٔ کثیری سر در نقاب خساک
کشیده اند که از آن جمله اند :

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه . آقا میرزا سید محمد طباطبائی سنگلجی .
میرزا ابوتراب خان نظم الدوله . علیخان ظهیر الدوله . آقا شیخ هادی نجم آبادی .
دبیر المملک شیرازی . علی قلیخان سردار اسعد . مسعود میرزای ظل السلطان . ویزیوز
رئیس مدرسهٔ الیانس . میرزا حسینخان کمال . مشاور المملک محمودی . حاج سید
نصر الله تقوی . میرزا حسنخان مستوفی الممالک . میرزا ملکم خان . کمال المملک .
میرزا محمد علیخان ذکاء المملک . مشیر الدوله پیرنیا . ارباب کیخسرو . فرزین .
ادیب الممالک فراهانی . آقا مرتضی نجم آبادی . آقا شیخ ابراهیم زنجانی . میرزا
فضل الله حکیم الهی .

لژ فراماسونری تقریباً تا بیست سال پیش در طهران بطور منظم برقرار بود و محل
تشکیل اجتماع فراماسونها بالاخانه بود در منتهی الیه خیابان لاله زار جنوبی که اکنون
مغازهٔ زنبور عسل است و بچهار راه مخبر الدوله متصل میشود و بعد از آن که بقول
ادیب الممالک بطور رسمی برقرار شد و آنرا انجمن بیداری ایران نامیدند در کوچهٔ
اجلال الدوله واقع در خیابان فعلی اکباتان و اخیراً در خیابان قوام السلطنه کوچهٔ
ارباب کیخسرو که محل اخیر الذکر بملکیت فراماسونری طهران استقرار داشت .
غیر از طهران در شهرهای دیگر فراماسون ها بودند ولی لژ نداشتند زیرا یکی از



چند نفر از اعضای لژ طهران

(نشسته) از راست بچپ : مرحوم کمان الملک - آقای حکیم الملک حکیمی - مرحوم حاج سید نصرالله تقوی - مرحوم محمدعلی ذکاء الملک فروغی - مرحوم دبیر الملک شیرازی .
(ایستاده) از راست بچپ - مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی - آقای همايون سیاح - مرحوم میرزا حسینخان کمال - مرحوم عباسقلی قریب - آقای ابوالحسن فروغی - مرحوم ارباب کیخسرو - آقای عز الملک کر دستانی

شرائط تأسیس لژ این است که در محلی که هفت نفر فراماسون باشند حداقل سه نفر باید از آنان مقام استادی را حائز بوده و دیگر اینکه از لژ اعظم فراماسونری اجازه تشکیل لژ را داشته و بآن مربوط باشند و دستورهای لژ اعظم را دریافت کنند کما اینکه لژ طهران با اجازه لژ اعظم شرق فرانسه تأسیس گردید و تابع آن لژ بود.

گفتیم که لژ طهران انجمن بیداری ایران نیز نام داشت و اگر چه سنت فراماسونری عدم دخالت در امور سیاسی است ولی چون تقریباً تمام فراماسونهای طهران از رجال سیاسی بودند اجتماع آنها و گفتگو و صحبت آنان طبعاً بامور سیاسی ارتباط پیدا میکرد بخصوص اینکه لژ طهران در بیداری مردم و آشنا کردن عامه ملت بحقوق خود سعی مخصوص داشت و بهمین مناسبت لژ طهران انجمن بیداری ایران نامیده شد و در دوره ناصرالدین شاه و بعد از آن هم که این گفتگوها ممنوع بود فراماسونها بودند که انجمن سری داشتند و عهد کرده بودند سر اجتماع و فرقه خود را بروز دهند و تعلیمات استادان و بزرگان خود را پیروی نمایند و بزرگان آنها همه با تمدن مغرب زمین آشنائی داشتند و میخواستند ایران را از استبداد و بیقانونی نجات دهند که مانند فرنگستان قانون بین شاه و رعیت و بین تمام مردم حکومت کند. هر فراماسونی در قلب دوستان و آشنایان و خویشان خود تخم این تعلیمات را میکاشت و بآنها می فهمانید که غیر از پادشاهان قاجار و اوضاع دربار ایران حکومتها و ملت های دیگر نیز هستند و امور عامه بشکل دیگری غیر از آنچه در ایران معمول بود ممکن است اداره شود. ناشناس بودن فراماسونها باین مقصود بیشتر کمک میکرد بملاوه فراماسونها همه از مردمان بانفوذ بودند و حرف آنها در دلها تأثیر داشت.

در سایر شهرها هر چند که لژ نبود ولی فراماسونها بودند و با اوضاع جاهای دیگر دنیا فی الجمله آشنائی داشتند. در خراسان میرزا یعقوب صدرالعلما بود. در شیراز میرزا محمد تقی شنکهای که چندین دوره از فارس در مجلس شورای ملی نمایندگی داشت و در هشتاد سالگی فوت شد و حاج محمد حسن نمازی بودند. حاج محمد نمازی که اکنون در نیویورک اقامت دارد و چون لوله کشی آب شیراز را بانی گردیده بر همه بازرگانان عصر خود در عمل خیر سبقت گرفته بسر این حاج محمد حسن میباشد.

در همدان حسینقلی خان ضیاء الملک قراگوزلو و در اصفهان بنان الملک معروف بحکیم منشی ظل السلطان بودند. این شعر شوریده شیرازی :

مه سپهر شرف حضرت بنان الملک که قدر او بفلک برتر از ستاره شود
در باره همین بنان الملک میباشد.

البته بین فراماسونها مثل فرقه های دیگر افرادی هستند که از حیث پندار و کردار در دو نقطه مخالف هم قرار گرفته اند. شاه اسمعیل صفوی و بایزید بسطامی هر کدام با چند قرن فاصله در زمان خود سر حلقه صوفیان بودند. مریدان شاه اسمعیل او را مرشد کامل دانسته عقیده داشتند در بغداد و شام که جنگ کنند شاه اسمعیل از خراسان یا تبریز آنرا نظاره میکند و جانبازی آنها را گواه است. این پادشاه چقدر شمشیرزن و برخاشجو و کینه توز بود، اما

شنیدم که وقتی سحر گاه عید
یکی طشت خاکسترش بیخبر
همی گفت ژولیده دستار و موی
که ای نفس من در خور آتشم
ز گرما به آمد برون با یزید
فسر و ریختند از سرامی بسر
کف دست بشکرانه مالان بروی
ز خاکستری روی درهم کشم ؟

در پایان مقال بدکر حکایتی میپردازیم که فداکاری آزادبخواهان قبل از مشروطیت را نشانه ایست. در بین این مردان فداکار فراماسونها سلسله جتنبانی داشتند و هر جا دلی امیدوار و سری پر شور می یافتند آرام آرام در آن رخنه میکردند و او را برای روزگار نوی آماده میساختند مخفیانه انجمن داشتند و بند و شکنجه را بیجان میخوردند.

پیرمردی بود در شیراز لقبش مسعود السلطنه و جدش میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان. میگفت « من از غلام بچه های ناصرالدین شاه بودم، وقتی که ناصرالدین شاه از سفر فرنگستان بازگشت ملازمان او که بایران بازگردیدند شب ها در باریان دیگر بگرد آنها جمع شده از اوضاع فرنگستان پرسش ها میکردند و این پرسش ها و پاسخ ها اجتماع آنان را گرم مینمود و امید و آرزوی اینکه کارهای خوب فرنگستان در ایران هم معمول شود در دل آنها ایجاد میکردید و با شوق و رغبت در این اجتماع حضور می یافتند بعدی که مایل شدند این اجتماع بیشتر اوقات دایر باشد و از این

مطالب گفتگو بمیان آید ولی مصلحت ندانستند بدون اطلاع شاه اجتماع آنها درست شود. عریضه بشاه نوشتند و استدعا کردند همانگونه که در فرنگستان هر طبقه انجمن دارند در بار بهایم انجمنی داشته باشند که هر هفته تشکیل شود و در مطالبی که مصلحت اقتضا کند حرف بزنند. گفتند بهترین است تو که هم بچه هستی و هم پدر بزرگت صاحب دیوان نزد شاه معتمد و مقرب است عریضه را تو بشاه تقدیم کنی. من قبول کردم. شاه معمولاً صبح ها بعد از فراغت از کار در حیاط راه میرفت و بنخوردن نقل و مغز بادام و فندق و پسته که گاه بگاہ پیشخدمت ها با حبیب او میریختند مشغول میشد. روزیکه خوشحال بنظر می آمد در گوشه ایستادم و شاه که خواست از جلوم بگذرد عریضه را باو دادم. شاه پس از خواندن عریضه خشمناک شد. نوک عصائی که در دست داشت روی گونه و زیر چشم من گذارده بسختی فشار داد. من طاقت نیاورده عقب رفتم ولی او فشار بعضا می آورد تا من بدیوار رسیدم و پشت بدیوار دادم و شاه با عصابگونه من فشار می آورد بدیکه نزدیک بود چشمم بترکد فریاد زدم و گفتم اگر حکم کنید سرم را ببرند گوارا تر باشد. شاه عصای خود را برداشت و بسر و صورت من زد تا جائی که عصاب شکست و گفتم من از کسانی که این عریضه را کرده اند از انجمن های فرنگستان بیشتر و بهتر آگاه هستم، صلاح ملک و ملت ایران نیست این انجمن ها را داشته باشد اگر کسی بعد از این اسم انجمن را بیاورد شکمش را پاره میکنم.

محمودخان ملک الشعراء

بهار

ای باغ باز پر گل و پر ارغوان شدی
با طبل و با تیره بهر سو روان شدی
چون هیر بد بر آتش اوزندخوان شدی
از سبزه همچو مفرشی از بر نیان شدی
ای لاله باز رشک رخ بهرمان شدی
از جنبش نسیم بهاری نوان شدی
که در سرود نغمه بالیز بان شدی
ای طرف گلستان چورخ دلستان شدی
ای باد مشکبوی سحر که وزان شدی

ای باد نوبهار دگر ره وزان شدی
ای ابر کوردی از بر کهسار لشکری
ای عندلیب آتش گل چون نمود روی
ای دشت باز در اثر ابر فرودین
ای سبزه باز فرش زمردشوی برنگ
ای سرو باز بر لب کشت و کنار جوی
ای عندلیب گاه زدی راه خار کف
از نو دمیده سنبل و از نو شکفته گل
تا از قدم گل همگان را دهی خبر